

سید احمد الحسن علیہ السلام کیست؟

مؤسسہ علمی فرہنگی وارثین ملکوت

السيرة الطيبة



موسسات علمی فرهنگی وارثین ملکوت

ارتباط نامہ:



alnajafalashraf313@gmail.com
warethinmalakoot313@gmail.com

فهرست

- ۵ معرفی مختصر
- ۶ دعوت یمانی چه زمانی و از کجا آغاز شده است؟
- ۷ مراحلی که سید احمدالحسن(ع) برای اصلاح حوزه علمیه دنبال نمود:
- ۹ ارتباط سید احمدالحسن(ع) با مراجع معروف نجف و دیگر مراجع
- ۹ تلاش‌های نظام صدام ملعون برای پیگیری و تعقیب ایشان
- ۹ نظر سید احمدالحسن(ع) درباره جنگی که صدام را سرنگون کرد
- ارتباط امام احمدالحسن(ع) با حکومت عراق و کمپین تبلیغاتی رجال دینی و حکومت، برای بدجلوه‌دادن و نابودکردن دعوت یمانی
- ۱۰.....
- برخی مسائل جزئی [اما مهم] در دعوت مهدوی یمانی
- ۱۳.....
- پیروان امام احمدالحسن(ع)
- ۱۶.....
- منبع تأمین مالی فعالیت‌های دعوت یمانی
- ۱۷.....
- داستان دیدار امام احمدالحسن(ع) با امام مهدی محمد بن الحسن العسکری(ع)
- ۱۷.....
- سخن امام احمد(ع) در خطبه حج درباره بیعت مردم با ایشان
- ۲۱.....

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين

وصلی الله علی محمد و آل محمد الائمة والمهدیین و سلم تسلیما کثیرا

معرفی مختصر

سید احمد الحسن (ع)، مهدی اول، وصی و فرستاده امام مهدی (ع)، محمد بن الحسن العسکری (ع) است که در وصیت شب وفات رسول خدا (ص) یاد شده است.

نام ایشان، امام احمد فرزند سید اسماعیل، فرزند سید صالح، فرزند سید حسین، فرزند سید سلمان، فرزند امام محمد، فرزند امام حسن، فرزند امام علی، فرزند امام محمد، فرزند امام علی، فرزند امام موسی، فرزند امام جعفر، فرزند امام محمد، فرزند امام علی، فرزند امام حسین، فرزند امام علی بن ابی طالب (درود و سلام بر ایشان) است. مراجعه کنید به شجره نامه امام احمد الحسن یمانی (ع) و گواهی سید محسن صالح حسین سلمان بزرگ قبیله آل مهدی (عموی امام احمد الحسن (ع)) در خصوص اینکه نسب ایشان به امام مهدی (ع) بازمی‌گردد. (به صورت دیداری و شنیداری)

سید احمد الحسن (ع) در بصره، در جنوب عراق زندگی می‌کرد و تحصیلات دانشگاهی خود را کامل و مدرک لیسانس مهندسی عمران را دریافت کرد. سپس به نجف اشرف رفت و برای تحصیل علوم دینی، در آنجا ساکن شد و پس از اینکه از واحدهای درسی و روش آموزش در حوزه نجف آگاهی پیدا کرد، دریافت نحوه آموزش علوم حوزه، دست کم نسبت به ایشان، ارزش چندانی ندارد و نیز دریافت که این روش آموزش، از کمبودهای بزرگی رنج می‌برد؛ اینکه آنان، زبان عربی و منطق و فلسفه و اصول فقه و علم

سید احمد الحسن علیه السلام کیست؟ ۶

کلام (عقاید) و فقه (احکام شرعی) را تدریس می‌کنند، ولی اصلاً قرآن کریم یا سنت شریف (احادیث محمد رسول‌الله (ص) و امامان (ع)) را تدریس نمی‌کنند. هم‌چنین آنان، اخلاق الهی را که یک مؤمن باید به آن آراسته شود، آموزش نمی‌دهند.

بنابراین ایشان تصمیم گرفت در خانه، گوشه عزلت اختیار کند و خودش به مطالعه علوم آن‌ها بپردازد، بدون اینکه از کسی کمک بگیرد و فقط همراه آن‌ها بود و با برخی از آن‌ها ارتباط داشت و آنان نیز با ایشان ارتباط داشتند. ایشان در حوزه درس نمی‌خواند، بلکه فقط در حوزه علمیه در نجف اشرف و در میان علمایشان حضور داشت؛ درست به همان صورتی که مریم (ع) در هیکل و در میان علمای یهود بود.

اما علت پیوستن ایشان به حوزه علمیه، این بود که ایشان، امام مهدی (ع) را در رؤیایی دید و آن حضرت در آن رؤیا به ایشان دستور داد که به حوزه علمیه در نجف برود و در آن رؤیا، وی را از آنچه برایش اتفاق خواهد افتاد، آگاه کرد. در عمل نیز همه آنچه در رؤیا به وی خبر داده بود، اتفاق افتاد.

دعوت بیانی چه زمانی و از کجا آغاز شده است؟

دو سال قبل از سال ۱۹۹۹، سید احمد الحسن (ع) با پدرش، امام مهدی (درود خداوند بر ایشان)، در عالم واقع، ملاقات می‌کرد و از علم ایشان سیراب می‌شد و طبق رهنمودهای ایشان، حرکت می‌کرد. در پایان سال ۱۹۹۹ و با دستور امام مهدی (ع) با شدت، شروع به انتقاد از امور باطل در حوزه نمود و از آن‌ها خواستار اصلاح علمی، عملی و مالی شد. این جریان نقد و درخواست اصلاح، تا سال ۲۰۰۲ ادامه یافت تا اینکه امام مهدی (ع) به سید احمد الحسن (ع) دستور داد، به مردم ابلاغ کند که ایشان، فرستاده‌ای از سوی امام مهدی (ع) است. و [به این ترتیب] دعوت مردم به ایمان به سید

احمدالحسن (ع) در نجف اشرف، در ماه هفتم سال ۲۰۰۲ مطابق با جمادی الاول سال ۱۴۲۳ هجری آغاز شد؛ آنجا که پدرشان، امام مهدی (ع) به ایشان دستور داد که همه مردم را دعوت کند به اینکه وی، همان شخص مذکور در وصیت شب وفات رسول خدا (ص) است؛ و سید احمدالحسن (ع) شروع به دعوت مردم نمود.

مراحلی که سید احمدالحسن (ع) برای اصلاح حوزه علمیه دنبال نمود:

تلاش برای اصلاح در حوزه علمیه در آغاز دعوت و پیش از آنکه دعوت علنی شود. این تلاش بر سه محور، متمرکز بود که عبارت‌اند از:

۱. اصلاح علمی که در آن، از دو ابزار بهره جست:

اول، نگاشتن کتابی بود به نام «سرگردانی یا راه به سوی خدا» که تأثیر خوبی بر جای گذاشت و شیخ محمد یعقوبی از آن تأثیر گرفت و موجب تحسین و ستایش وی شد. تا آنجا که طبق آنچه برخی از شیوخ و بزرگانی که در آن زمان از پیروانش بودند برای سید احمدالحسن (ع) نقل کردند- تصمیم به نشر مجدد این کتاب داشت.

دوم، صحبت و بحث با طلاب و علما دربارهٔ کمبودهای علمی‌ای که وجود داشت. برخی از افرادی که به ایشان ایمان داشتند در این کار، ایشان را یاری می‌کردند و نیز برخی افرادی که از سخن ایشان و حقی که بیان می‌کرد تأثیر پذیرفته بودند.

۲. اصلاح عملی که به امر به معروف و نهی از منکر مربوط می‌شد؛ به‌عنوان مثال، وقتی صدام طاغوت، اقدام به نجس کردن قرآن نمود- آن هنگام که آن را با خون نجس خود نگاشت؛ درحالی‌که مسلمانان اجماع دارند که خون، نجس است و نجس کردن قرآن، حرام- ایشان در آن زمان درخواست کرد که علما، موضع‌گیری و دست‌کم بیانه‌ای منتشر کنند؛ ولی آنان با تقیه، بهانه آوردند؛ برای آنان، جان‌هایشان از قرآن عزیزتر بود؛ زیرا اگر یقین داشتند که «هیچ نیرویی نیست مگر با خداوند» (لا قوة الا بالله) و یقین داشتند که خداوند از آنان دفاع خواهد کرد، قطعاً موضع‌گیری می‌کردند. بنابراین ایشان، شخصاً

موضع‌گیری کرد و از انجام این کار خبیثانه از طرف صدام طاغوت، اعلام انزجار نمود و به دَفَعات و در سخنرانی‌هایش در مجالس بیان نمود که صدام، با نوشتن قرآن با خون نجسش، مرگش را با دست خودش امضا کرده است؛ ولی آنان به‌جای اینکه به ایشان کمک کنند، شروع به کناره‌گرفتن از ایشان کردند و حتی یکی از آنان، ایشان را به طریق مؤدبانه‌ای از خود راند! زیرا می‌ترسیدند وقتی صدام ایشان را برای اعدام بازداشت کند، آنان را نیز همراهش اعدام کند؛ چراکه به سخن وی علیه صدام طاغوت گوش کرده بودند! درهرحال، در این عرصه یعنی اصلاح عملی- هیچ پاسخ مثبتی از آنان دریافت نکرد.

۳. اصلاح مالی که مربوط به انفاق اموال صدقات به فقرا می‌شد. این آخرین مرحله پیش از علنی شدن این دعوت بود و در این کار، بسیاری از طلبه‌های حوزه علمیه ایشان را یاری دادند؛ اما یاری تعداد اندکی از آنان واقعاً به خاطر نیازمندان بود و یاری بیشترشان به این دلیل بود که خودشان از تبعیضی که در مصرف اموال حوزه علمیه انجام می‌شد، در رنج و سختی بودند. در این عرصه، نتایج اندکی حاصل شد. البته پس از اینکه خود سید احمد الحسن (ع) یا برخی از انصارش از طلبه‌های حوزه علمیه، مذاکرات سخت و تلخی با مراجع دینی در نجف انجام دادند؛ از جمله این مراجع، سیستانی و محمدسعید حکیم و محمد اسحاق فیاض بودند. از جمله کسانی که بیشترین تأیید زبانی و گفتاری را در پاسخ ابراز می‌نمود، شیخ یعقوبی بود که مجادله نمی‌کرد؛ بلکه وقتی سید احمد الحسن (ع) یا یکی از مؤمنان به سید احمد الحسن- در آن زمان- وی را به یاد سیاست مالی امیرالمؤمنین علی (ع) انداخت، به وجود اشتباه، اعتراف کرد و گفت که ما به اصلاح مالی نیازمندیم.

درهرحال، نتایج فوری در تمامی این محورها، اندک بود و این جماعت نمی‌خواستند گامی به‌سوی امام بردارند.

ارتباط سید احمدالحسن (ع) با مراجع معروف نجف و دیگر مراجع

سید احمدالحسن (ع) کانون توجه علما و طلاب حوزه بود، به ایشان احترام می‌گذاشتند، گرمی‌اش می‌داشتند و ایشان، با هیبت و وقار بود. همه به این موضوع گواهی می‌دادند و از جدّیت و اقدام و شدت ایشان در ذات خداوند و نقد ایشان برای پایه‌ریزی و تلاش‌هایش در جهت اصلاح فسادى که حوزه را لبریز کرده بود، شگفت‌زده بودند. سپس بعد از اینکه به آنان خبر داد که فرستاده‌ای از طرف پدرش امام مهدی (ع) است، وضعیت تغییر کرد و آن‌ها شروع به گفتن عباراتی مثل ساحر و دروغ‌گو (که از ساحت ایشان بسی به دور است) کردند. سپس برخی از مراجع، به قتل ایشان فتوا دادند.

تلاش‌های نظام صدام ملعون برای پیگیری و تعقیب ایشان

صدام، اقدام به بازداشت برخی از افرادی کرد که با سید احمدالحسن (ع) ارتباط داشتند حتی اگر آنها از افرادی نبودند که به ایشان ایمان آورده باشند. او پس از آشکار شدن دعوت، تعدادی از طلبه‌های حوزه را -حتی آن‌هایی را که به ایشان ایمان نیاورده بودند- بازداشت کرد؛ فقط به این دلیل که سعی داشت از طریق آن‌ها به سید احمدالحسن (ع) دست یابد و ایشان را بازداشت کند. سپاس و ستایش مخصوص خدایی است که صدام و سربازانش را خوار و ذلیل کرد و آنان را ناامیدانه بازگرداند.

نظر سید احمدالحسن (ع) درباره جنگی که صدام را سرنگون کرد

وقتی صدام ملعون، قرآن کریم را نجس کرد و آن را با خون نجسش نگاشت و سپس جشن تولد شوم خود را برگزار کرد، سید احمدالحسن (ع) فرمود: این آخرین جشن تولد

سید احمد الحسن علیه السلام کیست؟ ۱۰

صدام ملعون است و بعد از این سال، دیگر هرگز جشن تولد شومش را برگزار نخواهد کرد؛ چراکه او به خداوند تعدی کرد و در ملکوتِ خدا با خدا به مبارزه برخاست. پس خداوند هرگز او را رها نخواهد کرد.

در حدیث قدسی، از خداوند سبحان آمده است: «ظالم، شمشیری است که به واسطه‌اش انتقام می‌گیرم. و از او [هم] انتقام می‌گیرم». صدام، طاغوت بود و از طرف خداوند، با شمشیر به جزای خودش رسید.

ارتباط امام احمد الحسن (ع) با حکومت عراق و کمپین تبلیغاتی رجال دینی و حکومت،

برای بدجلوه‌داندن و نابود کردن دعوت یمانی

انصار امام مهدی (ع) به هیچ شکلی، در انتخابات یا حکومت شرکت نکرده‌اند؛ زیرا سید احمد الحسن (ع) به تنصیب [حکام توسط] مردم، ایمان ندارد؛ بلکه به تنصیب پیامبران و اوصیا (ع) توسط خداوند سبحان و متعال ایمان دارد، هرچند مردم، ناپسند بدانند. هرچند وقت یک‌بار، حکومت یکی از مکان‌های عبادی مخصوص انصار را منهدم و تعدادی از آن‌ها را بازداشت می‌کرد. پس از آن، مکتبی را که مخصوص انصار در نجف است پلمپ و ده‌ها تن از انصار را پیش از حادثه زرگه دستگیر کردند. از جمله انصار دستگیر شده، سید حسن حمامی بود که جزو بزرگان علمای نجف و فرزند مرجع دینی مرحوم سید محمد علی حمامی بود.

وقتی آنان مکان‌های عبادت مخصوص انصار در کربلا و نجف را منهدم و مکتب نجف را پلمپ کردند، رسانه‌های اعلام جمعی را از تصویربرداری یا ارائه گزارش واقعه منع کردند. وقتی فتنه زرگه اتفاق افتاد و برخی رسانه‌های اعلام جمعی، حادثه‌های منهدم و پلمپ کردن و بازداشت انصار را گزارش دادند، آن‌ها سعی کردند با نسبت دادن حادثه زرگه به انصار، بر جنایات خودشان سرپوش بگذارند؛ تا به این ترتیب بگویند: انصار، استحقاق

کاری را که قبلاً با آنان کرده‌ایم، داشته‌اند. خدا را شکر که حقیقت، روشن و جنایات آنان آشکار شد. باوجود این، حکومت [همچنان] به بازداشت کردن برخی از انصار، ادامه می‌داد و تا مدت‌ها، مکتب نجف پلمپ شده بود و اجازه بازگشایی آن را به انصار نمی‌دادند. [در حال حاضر، مکتب در نجف، به شکل رسمی فعالیت می‌کند.]

در خصوص مجلس اعلی و زیرشاخه‌های آن: در ماه ذی‌الحجه سال ۱۴۲۸ همایشی در نجف برگزار شد و در این همایش، برخی از نمایندگان مراجع، درخواست مخالفت با این دعوت را مطرح کردند. این سخن را برخی از شبکه‌های ماهواره‌ای، منتشر کردند و چند روز پس از این درخواست، قوای ستمکار در نجف به انصار یورش بردند، آنان را بازداشت و مکتب را پلمپ کردند.

رجال دین، کمپین تبلیغاتی بزرگی را برای بدجلوه‌دادن وجهه سید احمدالحسن (ع) و دعوت ایشان (ع) شروع کردند. مثالی از این تزویر و دروغی را که سید احمدالحسن (ع) بشخصه با آن مواجه شد بیان می‌کنم. چند سال پیش، در شبکه ماهواره‌ای ایرانی الکوثر و در برنامه (مهدی موعود)، علی کورانی را مهمان کردند و تقریباً تمام این برنامه، به بحث و بررسی درباره سید احمدالحسن (ع) و بدجلوه‌دادن وجهه دعوت اختصاص داشت. ازجمله مطالبی که علی کورانی بیان داشت، این بود که «احمدالحسن می‌گوید: خواهر او [کورانی] را به عقد امام مهدی (ع) درآورده است.» درحالی که او یقین داشت که سید احمدالحسن (ع) چنین سخنی را بیان نکرده و می‌دانست که دروغ می‌گوید؛ اما او با وجود سن و سالی که دارد و عمامه‌ای که بر سرش می‌نهد از گفتن دروغ و فریب حیا نمی‌کند. در شبکه عراقی شبکه تبلیغاتی که حکومت عراق، آن را پشتیبانی و حمایت و نظر حکومت را نقل و از آن دفاع می‌کند. در برنامه خبری و چند روز پس از حادثه زرگه و پس از این که روشن شد سید احمدالحسن (ع) با آن ارتباطی ندارد، با شخصی به صورت تلفنی تماس گرفتند و این شخص به کشتن سید احمدالحسن (ع) فتوا داد. درحالی که مجری برنامه، یا شبکه‌ای که زیر نظر حکومت است، در برابر این سخن واکنشی نشان نداد که

این خود دلالت بر رضایتشان داشت. این تصریح کردن، در آن زمان در نیت‌های آنان روشن بود و بعداً آن را اجرا کردند.

ولی انصار امام مهدی (ع) علیه حکومت، سلاخی به دست نگرفتند؛ به‌رغم اینکه نیروهای زیر نظر حکومت عراق، مکان‌های عبادتشان در نجف و کربلا را تخریب و منهدم کردند، مکتب نجف را پلمپ کردند، بازداشت کردند و همچنان بازداشت می‌کردند. سپس، حادثه محرم سال ۱۴۲۹ اتفاق افتاد که در آن بسیاری از انصار شهید شدند و بسیاری دیگر نیز دستگیر... [ان‌شاءالله سخن درباره حادثه‌ها می‌آید. و بخشی را می‌افزاییم که از این حادثه‌ها سخن می‌گوید و نیز مسائلی که پس از آن اتفاق افتاد].

سید احمد الحسن (ع) در پاسخ به یکی از پرسش‌گران می‌فرماید: «حیدر مشتت، مباحله کرد. از آنچه برایش افتاد، پیرسید. عبدالعزیز حکیم و فرزندش به ما ظلم کردند. از آنچه برایشان [اتفاق] افتاد پیرسید. لشکر مرجعیت و سپاه مقتدی به ما ستم کردند. از آنچه پس از مدتی نه‌چندان طولانی برایشان اتفاق افتاد پیرسید. خداوند به همگی آنان فقط چند روز اندک فرصت داد. حیدر مشتت مانند یک دیوانه رفتار کرد؛ سپس با رفتارهایی احمقانه، در ایران زندانی شد. و بعد از آن در عراق، پس از اینکه کارش را با منتشر کردن قسم براءت در خصوص اینکه من بر حق نیستم در روزنامه رسمی خود خاتمه داد، به هلاک رسید. اما عبدالعزیز و فرزندش، دو سال قبل، فقط چند روز گذشت تا اینکه آمریکا، مزدور خودفروخته خود -عمار بن عبدالعزیز- را خوار و ذلیل کرد و او را به زندان انداختند. اگر او علیه آنان می‌بود، این قطعاً باعث افتخار بود؛ ولی او در برابرشان گرنش و به‌طور کامل با آنان سازش کرد. عبدالعزیز پس از این [حادثه] کاخ سپاه را زیارت کرد و با گرمی تمام، با بوش -که دشمن خداست- دست داد. که این رفتار بر نداشتن عقل و خواری و زبونی در دنیا دلالت دارد. یک سال قبل -یعنی پیش از حادثه محرم- همگی علیه ما جمع شدند. عبدالعزیز حکیم و فرزندش، پس از این که چند روز از بازگشایی مکتب می‌گذشت، اقدام به پلمپ کردن مکتب کردند و برای بار دوم، تعداد زیادی از انصار را از

روی ظلم و ستم، نزدیک ضریح امیرالمؤمنین (ع) دستگیر کردند. به این ترتیب، لشکر شیطانی مرجعیت و لشکر مقتدی صدر، جرم خود را کامل، و به کشتن و منهدم کردن مکان‌های عبادت ما در همه مناطق عراق اقدام کردند. اما پس از چند روز کوتاه، نتیجه چه شد؟ عبدالعزیز به سرطان دچار شد؛ درحالی‌که این عذاب و خواری دنیا، پیش از آخرت است. در حادثه‌ای بی‌سابقه، میان لشکر مقتدی و سپاهیان مرجعیت، کشت‌وکشتار به راه افتاد و حادثه به آن صورت نبود که یک طرف، طرف دیگر را به قتل برساند یا بر دیگری پیروز شود؛ بلکه سپاه مقتدی، تعداد بسیاری از سربازان مرجعیت را به قتل رساند و سپس وضعیت برعکس شد و سربازان مرجعیت، لشکر مقتدی را درو کردند. آیا تمامی این‌ها نشانه نیست؟ یا خداوند چه کاری باید انجام دهد تا مردم ایمان بیاورند؟! آیا فرشته‌ای را بالای سر هرکدامشان بفرستد تا او را بزند؟! و اگر از او بپرسد: چرا مرا زدی؟ به او بگوید: چون به احمدالحسن ایمان نداری؟ آیا این چیزی است که شما می‌خواهید؟! لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظيم».

برخی مسائل جزئی [اما مهم] در دعوت مهدوی یمانی

در حقیقت، بیان همه جزئیات دشوار است. و این دعوت مهدوی به‌طور کلی- و سید احمدالحسن (ع) به‌طور خاص- و مؤمنان، با اتفاقات بسیاری روبه‌رو شدند؛ ولی در ادامه تنها برخی از نکات جزئی آمده است:

آغاز اعلان دعوت در سال ۲۰۰۲ بود. پس از آن، نظام صدام، سید احمدالحسن (ع) را تحت تعقیب قرار داد و ایشان مجبور شدند چند ماه اندک از انظار ایشان پنهان شوند. در آن مدت، هیچ‌کدام از مؤمنان به‌جز شیخ ناظم (خداوند حفظش کند) با ایشان دیدار نمی‌کرد و در آن زمان برای اینکه به [دیدار] سید احمدالحسن (ع) برسد سختی‌های بسیاری را تحمل کرد.

مدتی بعد از سرنگونی نظام بعث در سال ۲۰۰۳، دعوت مهدوی، مجدداً در نجف، بصره، عماره، ناصریه، بغداد، کربلا و دیگر استان‌های عراق آغاز به کار کرد. سپس شیخ ناظم عقیلی، درحالی‌که حسین جبوری (ابوسجاد) همراهش بود به حضور امام احمدالحسن (ع) آمد و در آن زمان همراه ایشان به نجف اشرف عزیمت کرد. به لطف خداوند، یکی از انصار - شیخ حبیب مختار (خداوند حفظش کند) پدر شیخ حازم مختار - در حی‌النصر (محله النصر) در نجف، خانه‌ای داشت و اتاق شخصی یا دفتری نیز، جدا از خانه‌اش داشت. ایشان در آن زمان، آن [اتاق یا دفتر] را برای کار دعوت اختصاص داد. و سید احمدالحسن (ع) نیز این مکان را مکتب (دفتر) در نظر گرفت که در آن، با همه مردم دیدار می‌کرد. هم انصار، هم طلبه‌های حوزه و هم دیگران. امام (ع) در آن زمان، در خانه‌ای چسبیده به مسجد سهله زندگی می‌کرد و در آن دفتر (یا اتاق) تا دیروقت با مردم و مؤمنان دیدار می‌نمود. همان‌طور که از حسینه‌ها دیدار و نماز جمعه برپا می‌کرد و با مؤمنان و پرسش‌گران در حسینه‌ها دیدار می‌نمود.

پس از آن، به دلیل فتوای مجرمانه و غیرمسئولانه برخی از مدعیان دین و همچنین تحرکات برخی افراد صاحب‌نفوذ در آن زمان در عراق، کارها به‌نوعی شروع به سخت‌شدن بر امام احمدالحسن (ع) کرد و در نتیجه ایشان، در سال ۲۰۰۶ مجبور شد برخی از انصار را مکلف کند - از جمله شیخ عیدان ابو حسین - تا مکان امنی پیدا کنند که در آنجا زندگی کند. آنان یک قطعه زمین کشاورزی در اطراف نجف پیدا کردند و آن را در آن زمان خریدند و خانه‌ای در آن ساختند تا ایشان (ع) و خانواده‌اش در آن زندگی کنند. ایشان (ع) در پایان سال ۲۰۰۶ برای زندگی به آنجا نقل مکان کرد؛ درحالی‌که از عموم انصار و همچنین از مردم به دور بود. به طوری‌که دیگر نمی‌توانست به‌طور مستمر در مکتب یا دفتر حضور پیدا کند تا در آنجا با انصار و عموم مردم دیدار داشته باشد؛ و نیز دیگر نمی‌توانست مانند قبل، نماز جمعه را در حسینه‌ها اقامه نماید؛ به این ترتیب در پایان سال ۲۰۰۶ مرحله جدیدی در دعوت آغاز شد؛ یعنی دیدار نکردن مردم با ایشان (ع) به صورت چهره‌به‌چهره مثل گذشته و صحبت کردن با ایشان به صورت مستقیم. امام

احمدالحسن(ع) به منتقل کردن اخبار و ارشادات و رهنمون‌ها از طریق مؤمنان معتمد (خدا حفظشان کند) بسنده می‌کرد؛ یعنی همان کسانی که جای خانه ایشان را می‌دانستند و با ایشان در ارتباط بودند و در آن زمان، با ایشان دیدار می‌کردند؛ ازجمله، سید علاء میالی و حسین الجبوری (ابوسجاد) و برادرش محمد (خداوند حفظش کند)، شیخ حیدر زیادی، شیخ محمد حریشاوی و دیگر مؤمنان معتمد در آن زمان. به‌علاوه ایشان با حوزه مهدوی و مکتبی که در آن زمان در نجف بود، ارتباط داشتند و پیوسته آنان را راهنمایی می‌فرمود.

امام احمدالحسن(ع) پیوسته در این خانه بود تا اینکه در آغاز سال ۲۰۰۷ مجبور شد آنجا را ترک کند؛ طوری که نیروهای نظامی بسیاری، تنها ساعاتی بعد از ترک خانه توسط ایشان و همسر و فرزندان، به آن خانه حمله‌ور شدند. طبیعتاً این حمله، هیچ‌گونه مجوز قانونی و توجیه عقلانی نداشت، بلکه تنها رفتاری از طرف گروه‌های صاحب‌نفوذ آن زمان بود و نه چیز دیگر. متأسفانه، آن‌ها یکی از همسایه‌های امام احمدالحسن(ع) را بازداشت و به طرز فجیعی او را شکنجه کردند؛ درحالی‌که آن همسایه حتی نمی‌دانست ایشان چه شخصیتی است؟ ایشان(ع) در میان آنان بود؛ ولی آن‌ها نمی‌دانستند چه کسی است؟ این چنین، وضعیت ایشان به‌صورت ناایمن و نامناسب برای ارتباط با عموم مؤمنان ادامه داشت؛ به‌خصوص پس از اتفاقات معروف محرم سال ۲۰۰۸ این وضعیت، در حد ارتباط فقط از طریق برخی مؤمنان معتمد و از طریق سایت‌های دعوت در اینترنت و نیز حوزه و مکتبی که هر وقت فرصتی برای بازگشایی داده می‌شد، ادامه داشت. وضعیت به همین صورت از پایان سال ۲۰۰۶ تا پایان سال ۲۰۱۲ ادامه داشت و پس از اینکه ۶ سال تمام شد و همان‌طور که خداوند سبحان و متعال اراده فرمود، با فضل و منتش گشایش فرمود و با فضل برخی از مؤمنان و تلاش آنان، امکان منتقل شدن ایشان(ع) به مکانی که به‌نوعی امن‌تر بود فراهم شد.

به این ترتیب، مرحله جدیدی از این دعوت آغاز شد و امکان ایجاد صفحه‌ای برای ارتباط اجتماعی در فیس‌بوک برای ایشان(ع) فراهم شد تا دوباره بتوانند در این دفتر

اجتماعی در میان مردم حضور پیدا کنند و از طریق این صفحه، با عموم مؤمنان و مردم به صحبت بپردازند؛ به این ترتیب ایشان(ع) به میان مردم بازگشت و از آنان می‌شنید و آنچه آن‌ها می‌نگاشتند، مطالعه می‌فرمود و با آنان سخن می‌گفت و از طریق این صفحه ارتباط اجتماعی، با آنان به گفت‌وگو می‌پرداخت. و الحمدلله رب العالمین. هم‌چنین در این مرحله، امام احمدالحسن(ع)، از طریق اتاق گفت‌وگوی صوتی دعوت مبارک در پالتاک حضور و ارتباط داشتند و از طریق شبکه ماهواره‌ای المنقذ العالمی (منجی جهانی) و هم‌چنین رادیو المنقذ العالمی در دیترویت در ارتباط بودند. و الحمدلله رب العالمین.

پیروان امام احمدالحسن(ع)

پیروان امام احمدالحسن(ع) در همه کشورهای جهان، پراکنده هستند: عراق، ایران، پاکستان، کویت، قطر، بحرین، امارات عربی، مصر، مغرب، نجد و حجاز (جزیره العرب)، لبنان، چین، استرالیا، کانادا، انگلستان، سوئد، ایالات متحده آمریکا و دیگر کشورها. علاوه بر شیعیانی که از پیروان ایشان هستند، عده‌ای از اهل سنت، مسیحیان و یهودیانی هم هستند که به این دعوت ایمان آورده‌اند.

اکثر این افرادی که ایمان آوردند، به واسطه دیدارشان با انصاری بوده است که در خارج هستند و دعوت را برایشان بیان کردند، یا از طریق سایت اینترنتی مطلع شدند. بسیاری از آنان رؤیاهایی در خواب دیدند و ایمان آوردند یا دلیل غیبی دیگری داشتند. به‌عنوان مثال، نامه‌ای است از یک شخص مسیحی از مصر که به دعوت ایمان آورده و از طریق اینترنت برای برادران انصار فرستاده است:

اسم: عمانوئیل رافائل

کشور: مصر

متن نامه: «...نزد من نامه‌ای به جناب شماست که ۳۲۲ سال پیش از طرف اسقف سرکیس میخا معمدان نگاشته و حفظ و مَهر شده است. نتوانستم رموز آن را باز کنم، ولی نام بزرگ شما در آن واضح و روشن است. امیدوارم آن [معانی] را با عنوان مناسب به بنده برسانید. با احترام.»

عمانوئیل

منبع تأمین مالی فعالیت‌های دعوت‌یمانی

این منابع از کمک‌های انصار امام مهدی (ع) بوده است که تعداد آنان در داخل عراق و خارج عراق - الحمدلله - اندک نیست.

داستان دیدار امام احمد الحسن (ع) با امام مهدی محمد بن الحسن العسكري (ع)

امام احمد (ع) این ماجرا را در یکی از خطبه‌هایشان بیان فرمودند:
اولین دیدارم با امام مهدی (ع) در این زندگی دنیا، در ضریح امام هادی و عسکری (ع) بود. در این دیدار، امام مهدی (ع) را شناختم. این دیدار از زمان‌های طولانی بوده است و پس از آن، دیدارهایی با ایشان (ع) تکرار شد. ایشان (ع)، بسیاری از مسائل را برایم روشن فرمود؛ ولی مرا به تبلیغ هیچ‌چیزی به جناح یا فرد مشخصی دستور نداد. بلکه راهنمایی‌هایی مخصوص من بود و مرا تربیت می‌نمود و به‌سوی نیکی‌های اخلاق الهی، حرکت می‌داد و در آن زمان، برخی از علم و شناخت را به من تفضّل می‌فرمود و انحرافات بزرگی که در آن زمان، در حوزه علمیه نجف بود، به من شناساند. چه انحرافات علمی و چه عملی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی یا انحرافات افرادی که تمثیلگر سران و بزرگان این حوزه علمیه بودند. این مرحله، برای بنده دشوار و دردآور بود؛ زیرا به‌مثابه ویران شدن

آخرین سنگری بود که گمان می‌کردم نماینده حق در جهان است. این مسئله برای من، مانند گندیدن نمک بود: «هرچه بگندد نمکش می‌زند، وای به روزی که بگندد نمک!» در عین حال این مرحله مرحله‌ای دردناک، غم‌انگیز و سخت بود. امام (ع) فساد و ستم را برایم روشن فرمود، ولی مرا در میان این راه سخت رها نمود. نمی‌دانستم چه کنم. آیا به جایی که آمده بودم بازگردم؟!

پرسشی که همیشه آن را متوجه خودم می‌کردم. همیشه پاسخ این بود که وقتی حق را شناختم، میان اهل دین و در حوزه علمیه نجف، غریب شدم. پس چگونه بین اهل دنیا، غریب‌تر نباشم؟!

در هر حال، روزها و ماه‌ها گذشت. و خداوند خواست که با امام (ع) دیدار کنم و ایشان، این بار مرا به حوزه علمیه در نجف اشرف فرستاد تا آنچه را که به من خبر داده بود، برای گروهی از طلبه‌های حوزه علمیه مطرح کنم.

مهم می‌دانم که هرچند به‌طور خلاصه و مختصر، به این دیدار بپردازم؛ زیرا بیانگر نقطه عطف تاریخی در زندگی من بود. زیرا اولین مرتبه‌ای بود که امام مهدی (ع) در آن، مرا برای کاری به شکل آشکارا و محکم در حوزه علمیه نجف اشرف متوجه می‌فرمود. هزاران سلام و درود بر کسی که چنین شرافتی نصیبش شود.

داستان این دیدار از این قرار بود که من در شبی از شب‌ها، خواب بودم و در خواب، رؤیایی دیدم که امام مهدی (ع) نزدیک ضریح سید محمد (ع) برادر امام عسکری (ع) ایستاده است و به من برای دیدار خودش دستور حضور می‌دهد. پس از آن بیدار شدم، ساعت ۲ شب بود، ۴ رکعت نماز شب خواندم، سپس دوباره خوابیدم و دومین رؤیا را نزدیک به همین رؤیا دیدم و در این رؤیا نیز امام مهدی (ع) مکان دیدار با خودش را مشخص فرمود.

بیدار شدم. ساعت ۴ شب بود. نماز شب را کامل کردم و نماز صبح را خواندم. سپس پس از دو روز از این رؤیایا، به سامرا رفتم و امام عسکری و هادی (ع) را زیارت کردم. سپس به بلد بازگشتم و امام محمد (ع) را زیارت کردم. سپس به بغداد رفتم و امام کاظم و

جواد(ع) را زیارت کردم. سپس به کربلا و امام حسین(ع) و شهدا را زیارت کردم و شبانه، در ضریح امام حسین(ع) با امام مهدی(ع) دیدار کردم. سپس در روز بعد، هنگام صبح، در مقام امام مهدی(ع) - که در انتهای «شارع السدره» بود- با ایشان دیدار کردم. به تنهایی در مقام نشستیم که خالی بود و فقط خادمی آنجا بود که در محل نماز خانمها ایستاده و تقریباً از مکانی که [امام] در آن بود، دور بود. در هر حال، این روز سیام شعبان سال ۵۱۴۲۰ ق بود. پس از این دیدار، به منزل بازگشتم و ماه رمضان را با فضل خداوند بر من، روزه گرفتم و بار خود را در پایان ماه رمضان، به سوی نجف بستم و شروع به مطرح کردن حقی کردم که شناخته بودم. بحث میان من و برخی از طلبه‌های حوزه علمیه بالا گرفت و نتیجه اش قطع رابطه من با برخی از آنان و اختلاف کامل با برخی دیگر شد. برخی از آنان نیز با من موافقت کردند، بدون این که مرا یاری دهند.

روزها و ماه‌ها و تقریباً تا ۳ سال سپری شد. نه یآوری داشتم و نه یاری کننده‌ای از طلبه‌های حوزه علمیه. افرادی بودند که سخن مرا پذیرفتند و با آنچه درباره فساد مالی در حوزه می‌گفتم، موافق بودند و از همین جا حرکت اصلاحی، علیه این فساد مالی آغاز شد، ولی باعث اصلاح حقیقی نشد؛ باعث تغییر سیاست مالی، برخی از مراجع شد. اما در حدی نبود که بیان شود. بسیاری از این علما و افراد مرتبط با آنان، در رفاه و خوش‌گذرانی بودند و در مقابل، جامعه نیازمندی بود که از سختی، گرسنگی و بیماری بدنی و روحی درد می‌کشید؛ در حالی که هیچ‌کدام از آنان برای تغییر این وضعیت دردآور تلاشی نمی‌کردند.

پس از ماه‌های اندک، روند اعلان و آشکار کردن ارتباط من با امام مهدی(ع) آغاز شد و اینکه من فرستاده ایشان(ع) هستم. این روند، فقط با اعلان من انجام نشد؛ بلکه گروهی از طلبه‌های حوزه علمیه، مسئله‌ای که این مطلب را برایشان تأکید می‌کرد، در ملکوت آسمان‌ها شنیدند و دیدند. برخی از آنان، مستقیماً با من ارتباط داشتند و برخی از آنان اصلاً ارتباطی نداشتند. گروهی از این طلبه‌ها اصرار کردند که با من بیعت کنند؛ با وجود اینکه سختی این کار را به آنان خبر دادم و اینکه در پایان، آن‌ها مرا رها می‌کنند، همان‌طور که اهل کوفه، مسلم بن عقیل(ع) را رها کردند. ولی آنان بیعت را به من به این

صورت کامل کردند که جان و مال و فرزند را فدای من کنند. آنان خود به این نکته تصریح کردند، نه اینکه من از آنان چنین درخواستی کرده باشم.

این واقعه، در ماه جمادی‌الاول سال ۵۱۴۲۳ ق اتفاق افتاد. و پس از آن، بسیاری از طلبه‌های حوزه علمیه بیعت کردند؛ سپس مقداری ترس برایشان ایجاد شد و نیروهای امنیتی صدام ملعون، تحرکاتی را علیه من آغاز کردند؛ در نتیجه، این گروه پراکنده شدند و بیعت را شکستند، درحالی‌که هر کدام یا هر جماعتی، برای خودشان با اتهامی که به من نسبت می‌دادند، دنبال دلیلی برای شکستن بیعت بودند؛ ولی در نهایت، بر دو مسئله اتفاق نظر پیدا کردند:

اول، متهم کردن من به اینکه جادوگر بزرگی هستم.

دوم، متهم کردن من به اینکه، بر سرزمین جن‌ها سیطره یافته‌ام و آنان را برای غلبه بر ایشان به تسخیر درآورده‌ام.

پس از متفرق شدن این گروه، بار دیگر به خانه خودم بازگشتم و با من جز اندکی از طلبه‌های حوزه علمیه و برخی از مؤمنان باقی نماندند. در همین سال ۵۱۴۲۴ ق و در ماه جمادی‌الاول، گروهی از این مؤمنان نزد من آمدند و با من تجدید بیعت کردند و مرا از خانه‌ام بیرون آوردند و دعوت، دوباره آغاز شد و در آخرین روز از ماه رمضان همین سال ۵۱۴۲۴ ق امام مهدی (ع) به من دستور داد که خطاب‌قراردادن همه مردم زمین را شروع کنم؛ هر کدام با توجه به مقتضیات خودش و بر اساس دستوراتی که از امام مهدی (ع) صادر می‌شود. در روز سوم شوال، امام مهدی (ع) به من دستور داد که انقلاب علیه ستم‌کاران را اعلان و مراحل و کارها را با سرعت دنبال کنم. من مردم را به یاری حق و اهلش و عمل برای برپایی حق و بالا بردن کلمه لا اله الا الله فراخواندم که کلمه الله برترین است. کلمه «الله» برترین است. کلمه «الله» برترین است و کلمه آنان که کفر ورزیدند، پایین‌ترین است. (إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ) (اگر خداوند را یاری دهید، شما را یاری می‌کند و گام‌هایتان را استوار می‌دارد). پس آیا یآوری برای دین خدا

هست؟ آیا یآوری برای قرآن هست؟ آیا یآوری برای ولی خدا هست؟ آیا یآوری برای خداوند سبحان و متعال هست؟

(وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ) (خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین [خود] قرار دهد؛ همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین [خود] قرار داد و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان استوار و محکم کند و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند، [تا] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند و آنان که پس از این نعمت‌های ویژه ناسپاسی ورزند، از فاسقان‌اند). (نور، ۵۵)

سخن امام احمد (ع) در خطبه حج درباره بیعت مردم با ایشان

«من در ابتدا بیعت را برای خود نخواستیم؛ بلکه این مسئله‌ای است که در زمان صدام طغیانگر رخ داد و اینکه گروهی از طلبه‌های حوزه علمیه در نجف اشرف، پس از اینکه رؤیایا و مکاشفه و معجزه‌هایی برای آنان اتفاق افتاد، تصمیم گرفتند با من به‌عنوان اینکه، فرستاده‌ای از سوی امام مهدی (ع) هستیم، بیعت کنند. سپس آن‌ها برای طلب بیعت با من از بقیه طلبه‌های حوزه علمیه در نجف برخاستند. خداوند، می‌داند و آنان نیز این مسئله را می‌دانند و این اولین بیعت بود. سپس بیعت را شکستند، مگر تعداد اندکی از آن‌ها که به عهد خداوند سبحان پایدار ماندند و آنان که عهد را شکستند، گفتند که رؤیایا و مکاشفه، از جن است و معجزه‌ها، سحر است. قبلاً می‌گفتند: صادق‌الامین (راست‌گوی امانت‌دار)، ولی بعداً گفتند: جادوگر دروغ‌گو. به خانام بازگشتم و تا زمانی که شب و روز در آرامش بود، ساکن شدم و با دوستم (سبحانه) انس گرفتم و به قضا و قدرش

خشنود شدم و یقین داشتم که خداوند، پاداش نیکوکاران را از بین نمی برد؛ سپس پس از سرنگونی صدام طغیانگر، خداوند خواست افراد اندکی که به عهد (خداوند) وفا نمودند، دوباره مردم را دعوت کنند، بدون این که آنان را به این مسئله راهنمایی یا دعوت کنم؛ بلکه اصلاً با ایشان دیدار نداشتم؛ سپس آمدند و تجدید بیعت کردند و مرا از اتاقم بیرون آوردند. این دومین بیعت بود. دعوت، گسترش پیدا کرد و منتشر شد و تعداد مؤمنین، بسیار شد. سپس ارتداد حیدر مشقت و گروهش اتفاق افتاد و به جز عده اندکی که بر عهد خداوند وفادار بودند، کسی باقی نماند. دوباره به خانه ام بازگشتم و به دوستم (سبحانه) پناه بردم و نسبت به بلای کریمانه اش شکیباشدم و کسی را برای بیعت با خویش دعوت نکردم؛ ولی خداوند خواست تا افرادی که وی، آنان را با ولایت آل محمد (ع) پاک نموده و پیش از آفرینش دنیا، آنان را برای یاری قائم آل محمد (ع) انتخاب کرده بود، بیایند و با من تجدید بیعت کنند؛ و این سومین بیعت بود؛ البته پس از اینکه دو بار بر فرق سرم [منظور عدم استجابت دعوتش از طرف مردم] کوبیدند.

خدا را شکر که در من، شباهتی با ذوالقرنین و علی، امیرالمؤمنین (ع) قرار داد. خدا را شکر که نخواست امامت را طلب کنم؛ بلکه خواست که امامت مرا طلب کند. خدا را شکر که مرا با طلب دنیا خوار نکرد؛ بلکه دنیا را این گونه قرار داد که مرا درخواست کند.»